

# تأثیر مشربِ فکری سهروردی بر ذهن و زبان حافظ

دکتر محمدرضا زمان احمدی\*

## چکیده

پژوهش حاضر سعی دارد با بررسی اندیشه شیخ اشراق و مقوله نور و ظلمت، انعکاس این نظریه را بر مفاهیم عالم مُلک توضیح دهد و تأثیرپذیری عرفا به ویژه حافظ را از آن مکتب در حوزه اخلاق فردی و اجتماعی نشان دهد.

## واژه‌های کلیدی

ظلمت، شیخ اشراق، حافظ، اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی

Archive of SID

---

\* استادیا

مقدمه

شهاب‌الدین یحیی بن حبشی بن امیرک السهروردی المقتول یا شهید در سال ۵۴۹ در قریه سهرورد زنجان متولد شد و نزد مجدالدین جیلی (در مراغه) به تحصیل حکمت و فقه پرداخت. سپس برای درک مراتب علمی بیشتر به اصفهان رفت و از درس ظاهرالدین قاری بهره گرفت و با امام فخر رازی هم‌مکتب شد. در سیر آفاق سرانجام در شهر حلب اقامت گزید و با شاهزاده ایوبی «ملک الظاهر» یا ظاهر شاه دوستی داشت و در سال ۵۸۷ همین شاهزاده به امر پدر، او را بکشت.

«صاحب طبقات الاطباء گوید: سهروردی یگانه روزگار خود در علوم حکمیه و جامع علوم فلسفیه و بارع در اصول فقهیه بود با ذکاوی مفرط و عبارتی فصیح... و بعضی گویند او عالم به علم کیمیا بود... و او را تصانیفی است از جمله: کتاب التلویحات، کتاب التنقیحات فی اصول الفقه، کتاب حکمة الاشراق، رساله معروف «الغرابة الغریبه» (که بر نمط رساله الطیر و رساله «حی ابن یقظان» ابن سینا کرده است و این رساله در نهایت بلاغت است در معرفت نفس)، روزی با جماعت صوفیان، رساله شرح عقل، رساله لغت موران، رساله یزدان‌شناخت، رساله صغیر سیمرغ، کتاب تفسیر آیات من کلام الله و خبر عن رسول الله (ص).

او بر سبیل تفتن به فارسی و عربی شعر می‌گفت و این رباعی در تذکره‌ها از او مشهور است:

هان تا سر رشته خود گم نکنی خود را ز برای نیک و بد گم نکنی  
رهرو تویی و راه تویی، منزل تو هشدار که راه خود به خود گم نکنی<sup>۱</sup>

و مستشرق معروف فرانسوی معاصر، هانری کربن، متن مجموعه «فی الحکمة الالهیه» او را با مقدمه مبسوط و فاضلانه به فرانسه، در اسلامبول به طبع رسانده و نیز تحقیقاتی در ترجمه احوال و آثار او در دو رساله سهروردی حلب و روابط اشراق و فلسفه ایران باستان دارد و این رساله مباحثی است راجع به منابع افکار سهروردی و حکمت اشراق و ارتباط آن با فلسفه ایران و ادامه آن فلسفه تا عصر حاضر.

1- علی اکبر دهخدا. لغت‌نامه. جلد اول.

## تصوف و عرفان در عهد شیخ اشراق و پس از او

از ویژگی‌های اصلی تصوف در قرن ششم تأثیر فلسفه و کلام بر آرا و باورهای صوفیه است. قبل از این، اعتقادات متصوفان مبتنی بر قرآن و علوم نقلی (حدیث، اخبار، تذکره‌ها و احوال صوفیه) و اظهار کرامات و ادعای مکاشفات و محاضرات و شهود و... بزرگان این مکتب بود و سخن اولیا و اقطاب از هر استنادی متین‌تر می‌نمود اما در قرن ششم و بعد از آن به تدریج استدلال و برهان و قیاس و تحقیقات کلامی - فلسفی در باور صوفیان راه یافت که در واقع این درآمیختگی، مؤسس و بنیان‌گذار عرفان نظری بود چرا که علمی به نام عرفان، و کلام و فلسفه به وجود آمد و از صاحبان ترویج این اندیشه می‌توان به ابن عربی، صدرالدین قونوی و فخرالدین عراقی و مولوی اشاره کرد.

هر چند در این عصر بسیاری از علوم رو به توسعه نهادند، این گسترش و ترویج منحصر به علوم طبیعی و ریاضی نبود بلکه در حکمت و منطق و کلام آثار قابل توجهی به نگارش درآمد حتی پس از اعتراض‌هایی که بر فلسفه بوعلی شده بود و پس از حملات ابوحامد غزالی به فلسفه باز هم مستعدان روزگار از حکمت و فلسفه فاصله نگرفتند و در این میان شیخ اشراق با مصباحی از فلسفه فلهویون و فلاسفه یونان راه را روشن‌تر کرد، شیخ، با فخرالدین رازی - که به سبب اعتراضات و شکوکی که بر اندیشه‌های ابوعلی سینا نگاشته است «امام‌المشککین» خوانده می‌شد - هم‌درس است. شیخ ما حکمت ایرانی را که دربردارنده رمز و تمثیل است به ارمغان آورد و حکمتی را به نام «حکمت اشراق» پایه‌گذاری کرد که بعدها بسیاری از صاحبان نام، تالی اندیشه‌های فلسفی او شدند.

«چون صوفیه از جانب علمای مدارس غالباً به تمایلات الحادی متهم بودند برای رفع این اتهام مشایخ غالباً به ترویج و یا لاقبل به الزام هماهنگی با روحیه تعصب رایج در بین اهل عصر الزام شدند از جمله برای رفع اتهام و گرایش‌های الحادی مخصوصاً در اظهار مخالفت با فلسفه و یا اهل حکمت ناچار به افراط شدند شیخ اشراق، که آثار رمزی و حتی تعلیم سری او رنگ تصوف داشت نیز تا حدی به خاطر این گونه اتهامات به فتوای فقهای شام کشته شد.»<sup>۱</sup>

شاید همین کشتار صوفیان بزرگ از جمله حلاج و پس از او عین‌القضات و شهاب‌الدین

1- عبدالحسین زرین‌کوب. دنباله روزگاران ایران. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۹۰ - ۱۸۹.

سهروردی سبب شد که شعله‌های مشعل عرفان و تصوف فروکش کرده و از روشننگری تا حدی کاسته شود و این افول و خاموشی تا ظهور ابن عربی در قرن هفتم ادامه داشت.

## بیان مسأله

### ۱- فلسفه نور

«شیخ اشراق، مدیحه‌سرای نور بود، به فلسفه و حکمت اشراق گرایش فراوان داشت بسیاری از اندیشه‌های یونان و دانشمندان زردشتی را به هم آمیخت و از مجموعه آن مکتبی ایجاد کرد به نام حکمت اشراق که اساسش بر نور قرار داشت، نور اسپهبدی یا نورالانوار نتیجه نهایی اندیشه ابتکاریش بود. شیخ اشراق، اعتراف می‌کند که آن چه موجب گردید به تصوف علاقه‌مند شود به واسطه روشنایی‌هایی بود که در خلوتش آن هم در مشکلات علمیش کسب کرده است.»<sup>۱</sup>

دفتر صوفی سواد و حرف نیست جز دل اسپید همچون برف نیست  
(مثنوی مولوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۹)

شیخ معتقد است که نور نخستین دو گونه اشراق دارد: اشراق محض و اشراق عرضی. نور محض که مجرد است خودش را با خودش می‌شناسد در حالی که اشراق عرضی که غیر مجرد و تبعی است با نور محض رابطه معلول و علت دارد. هر چیزی به هر اندازه از نور محض و اشراق آن بهره بگیرد به همان اندازه از حقیقت برخوردار می‌شود و این کسب نور سبب مزید کمال آن است. شیخ به عالمی نظیر عالم مُثُل افلاطونی اعتقاد دارد که در واقع همان دنیای ایزدان و امشاسپندان است و می‌گوید: حکمای ایران باستان این انوار را با نام‌هایی چون اردیبهشت و مرداد و خرداد خوانده‌اند.

«غزالی کتاب خود را با آیه‌ای از قرآن کریم آغاز کرده است: خدا نور آسمان‌ها و زمین است، سپس به ثنویت کهن ایرانی - نور و ظلمت که پس از او به وسیله شیخ اشراق گسترش یافت - بازگشته و اعلام داشته که نور تنها وجود حقیقی است و هیچ ظلمتی عظیم‌تر از ظلمت لاجود نیست، اما ذات نور ظهور یا تجلی است و تجلی همان نسبت است، جهان از ظلمت

۱- عطاءالله تدین. جلوه‌های تصوف و عرفان در ایران و جهان. تهران: انتشارات تهران، چاپ اول، بی‌تا. ص ۹۳.

پدید آمد ولی خدا از نور خود بر آن پاشید و هر بخش آن به فراخور نوری که دریافت، به درجه‌ای قابل رؤیت رسید. اجسام متفاوتند برخی تاریک‌اند، بعضی روشن و پاره‌ای روشنی بخش به همین ترتیب مردم با یکدیگر فرق دارند؛ برخی از انسان‌ها، دیگران را تنویر می‌کنند و از این جاست که پیغمبر اسلام(ص) در قرآن «سراج منیر» خوانده شده است.

چشم جسمانی فقط تجلیات بیرونی نور مطلق یا حقیقی را می‌بیند ولی درون انسان، چشمی وجود دارد که بر خلاف چشم بیرونی خود را هم مانند غیر می‌بیند و از امور متناهی در می‌گذرد و در حجاب تجلی رخنه می‌کند...<sup>۱</sup>

آن چه که درباره نور در عرفان و تصوف مطرح شده است به اثر ارزشمند ابوحامد غزالی می‌رسد. او در «مشکات‌الانوار» به گونه‌ای صریح و روشن به این مسأله پرداخته است که بعدها به شکلی کامل‌تر و منسجم‌تر در آثار شیخ اشراق دیده می‌شود.

اما قبل از این که «نور» وارد مباحث عرفان شود در آیین زردشت و مانوی وجود داشت با این تفاوت که بیان و باور شیخ اشراق مؤید ثنویت نیست و خلقت نور و ظلمت را در دو مبدأ جستجو نمی‌کند و بر این پای می‌فشرد. اهل ثنویت اعتقاد داشتند مبدأ نور و خیر غیر از مبدأ ظلمت و شر است و استدلال می‌کردند که: از واحد جز واحد صادر نمی‌شود و صدور کثرت از یک مبدأ محال است؛ شیخ در پاسخ به این شبهه، می‌گفت: ظلمت و شر، عدم نور و خیر است صدور امر عدمی معقول نیست و نسبت میان نور و ظلمت و خیر و شر نسبت عدم و ملکه است نه نسبت تضاد.

او باور دارد که ذات نخستین نور مطلق، یعنی خداوند، پیوسته نورافشانی می‌کند (= اشراق) و از همین راه متجلی می‌شود و اشیا را به وجود می‌آورد و با اشعه خود به آنها حیات می‌بخشد. هر چیز در این جهان منشعب از نور ذات اوست و هر زیبایی و هر کمال موهبتی از رحمت اوست و رستگاری همان وصول کامل به این روشنی است.

واژه نور در نزد فلاسفه نوری، همانند واژه وجود نزد فلاسفه وجودی نظیر ملاصدرا می‌باشد. در نظریه سهروردی طرح جان‌های معنوی بدین‌سان عرضه می‌گردد: پس از نخستین مهین فرشته که زاده و صادر از نورالانوار است و با نام مزدایی «بهمن» تعریف شده است؛ هیأتی

1- محمد اقبال لاهوری. سیر فلسفه در ایران. ترجمه امیر حسین آریان‌پور. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷، ص ۶۳.

از موجودات نوری بی‌شمار انوار معقوله پاک و بدون هیچ گونه تعلق و بستگی با هر نوع جسم مادی، قرار دارند و این جهان عالم جبروت است.

«مجموعه‌ای دیگر از جوهری نوری از این عالم برمی‌خیزد که برخی‌شان باید در قبال یک نوع مادی که خلق الهی آنان است مشیتی الهی را بر عهده بگیرند و برخی دیگر نقش نفس‌ها را ایفا کنند که به طور موقت یا همیشگی جان بخشیدن به جسمی مادی را انجام می‌دهند، جمع نخست، فرشتگان مثالی یا فرشتگان انواع می‌باشند که در زمره آنان امشاسپندان زردشتی دیده می‌شود. مثل افلاطونی را سهروردی در زمینه همین فرشته‌شناسی شرح کرده است.

گروه دوم، نفوس افلاک (Angelicoclestes) و ارواح انسانی است. مجموعه این دو

صنف جهان ملکوت و ارض ملکوت را که همان ارض فلکی هور قلیاست، تشکیل می‌دهند.<sup>۱</sup>

## ۲- هورخش

«به معنی هور است که نام آفتاب عالم‌تاب باشد.»<sup>۲</sup> نخستین کسی که این اصطلاح را در مصنفات خود به کار برده، شیخ شهاب‌الدین سهروردی است. وی در کتاب «المشارع و المکارجات» فصل سوم، در کیفیت ظهور مغیبات، این کلمه را به کار برده و نیز در حکمة‌الاشراق وی، این کلمه دیده می‌شود. از جمله آثار شیخ دو گفتار و یا به تعبیر اصلح دو نیایش است به نام هورخش کبیر و هورخش صغیر. و در وجه اشتقاق این کلمه سه وجه در نظر است: نخست آن که مرکب از هو = خوب و رخش به معنای رخشان و روشن و روی هم به معنی نیک روشن و صفتی است که برای آفتاب آمده است... دوم آن که این کلمه از هورّ خشته اوستایی است که جزء دوم آن که «خشته» در پهلوی و بعد از فارسی کوتاه و «شید» شده است. وجه سوم آن که هورخش مخفف هور رخش است یعنی آفتاب درخشان که رای اول حذف شده است.

در مجموعه مصنفات فارسی شیخ به «آفتاب» و «مهر» توجه خاصی شده است. «چون آنچه در محسوسات از همه شریف‌تر است، نور است پس از انوار آنچه تمام‌تر است، شریف‌ترین است و شریف‌ترین جسم‌ها «هورخش» است که تاریکی را قهر می‌کند. ملک کواکب رییس آسمان است و کننده روز روشن با امر حق تعالی، کافل قوتها، خازن عجایب، صاحب هیبت،

۱- هانری کربن. ارض ملکوت. ترجمه ضیاءالدین هشترودی. تهران: طهوری، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱ - ۱۳۰.

۲- برهان قاطع.

مستغنی به نورش از جمله کواکب. همه را نور می‌دهد و او از کس نور نمی‌ستاند و همه را رونق و بها می‌پوشاند پاکا خدایا که او را آفرید و نورانی گردانید.<sup>۱</sup>

شیخ «هوررخش» را بزرگ‌ترین آیت می‌داند که با امر خداوند فاعل است و سبب روز هم اوست.

وی هوررخش را ملک قاهر غواستق، یعنی عالم اجسام می‌داند یعنی رب‌الارباب و گوید هوررخش سلطان زمین است.

### ۳- خدا نور حقیقی است و قرآن نوری از سوی اوست.

او که فلسفه‌اش نور بود و عاشقانه از نور سخن می‌گفت، خود نیز چون نوری بود که راه را برای رهروان پس از خود روشن کرد.

«نورالانوار همان خداوند تعالی واحد بی‌نیاز است که سایر نورها مستعارند و نور حقیقی هموست. نور کلی او، بلکه کل نور است جز بر طریق مجاز غیر او را هویت (هستی) نیست. پس نوری نیست مگر نور او، نورهای دیگر همه از دیگری نور گیرند لهذا نام نور بر آنها نزید، جهت هر جهت‌داری به سوی اوست «به هر سو روی آورید خدا را خواهید یافت»<sup>۲</sup> «بنابراین هیچ خدایی نیست مگر او (لا اله الا هو) اله عبارت است از موجودی که پرستش می‌شود با خضوع و خشوع یعنی جهت دل‌ها که همه انوارند متوجه سوی اوست»<sup>۳</sup>

نه تنها خدا نور همه انوار است بلکه پیامبرش نیز «سراج منیر» است. خداوند در آیاتش نیز قرآن را «نور» نامیده است، نامش نور است و صفتش تنویر، منزلت آیات قرآن از نظر چشم عقل همانند منزلت نور خورشید است از نظر چشم ظاهر. مثال قرآن نور خورشید و مثال عقل نور چشم است: «یا ایها الناس قد جاءکم برهانٌ من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً»<sup>۴</sup>: همانا شما را از سوی پروردگارتان برهانی آمد و به سوی شما نوری مبین فرستادیم.

### ۴- آتش: رب النوع اردیبهشت

۱- شهاب‌الدین سهروردی. مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق. ج ۳. تصحیح سیدحسین نصر. پژوهشگاه، ۱۳۷۲، ص ۱۸۳.

۲- سوره بقره، آیه ۱۱۰.

۳- ابو حامد غزالی. مشکاة الانوار. ص ۵۵.

۴- سوره النساء، آیه ۱۷۴.

بنا بر باور سهروردی، نوری که در آتش و آفتاب است آخرین درجه نور است که مبدأ آن خداوند است و چون نار حاوی نور است این است که از همه عناصر اشرف است و در ایران باستان، رب النوع آتش، اردیبهشت بوده است و در عالم روحانی نماینده راستی و پاکی و تقدس اهورامزداست، جان شب هم نور است به همین دلیل وقتی نور را می‌بیند فرحناک می‌شود و از نظر تاریکی روی گردان و متنفر است. در بین عناصر چهارگانه نیز آتش بر بالای همه قرار دارد (کره اثیر فوق کرات دیگر است) آتش در نزد بعضی مقدس و گاه پرستیدنی است ابلیس به این که از آتش است می‌نازد و خود را برتر می‌داند هر چند نمی‌توان تحول عظیمی را که آتش در زندگی بشر ایجاد کرد منکر شد اما تلقی شیخ از آتش بسیار معنوی و ملکوتی است.

### ۵- نورالانوار

خداوند نور مجرد است و هر نور مجرد به ذات خویش زنده است و در قرآن مجید آمده است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup> پس نور همه نورهاست و نوریت هر نیر سایه نور اوست پس به نور او روشن گشت، آسمان‌ها و زمین‌ها: «و اشرقت الارضُ بنور ربِّها...»<sup>۲</sup> نورالانوار را با عنوان «انوار قاهره» در آثار شیخ می‌یابیم و قطعاً لقب قاهره به این انوار به سبب پیروزی و چیرگی آنهاست بر تاریکی و ظلمتی که شیخ آن را غسق می‌نامد. در قرآن مجید در ۲۵ مورد بیش از ۳۵ آیه، به کلمه نور اشاره کرده است که گاه معنای آن نور ظاهر و گاه نور معنوی است، به معنی علم و حیات هم آمده است. انوار قاهره شریف‌ترین انوار هستند که در آیین زردشتی برابر با امشاسپندان و در فلسفه مشایی با عقول مجرده برابر است.

### تجلی مکتب نور شیخ اشراق در اندیشه حافظ

طبق نص قرآن مجید «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است»<sup>۳</sup> پیروان فلسفه وحدت وجود خداوند را روح عالم می‌دانند و حافظ، جهان هستی را به

1- سوره نور، آیه ۳۵.

2- سوره الزمر، آیه ۶۹.

3- سوره نور، آیه ۳۵.



پیاله‌ای تشبیه کرده است که در آن با عکس رخ یار نظر می‌بازد:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما  
(۱۰/۲)

و طبق اصل اغتنام فرصت و تأکید بر بهره بردن از وقت، دست از شرب مدام خود برنمی‌دارد چرا که صوفی ابن‌الوقت است و هر آن ممکن است جلوه‌ای را از دست بدهد بنابراین بر بی‌خبران از این لذت مستمر می‌تازد که «در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند».

فلسفه نور سهروردی، تبیین عرفانی نظریه خلقت است یعنی به جای وجود، نور و به جای عدم، ظلمت را به کار می‌گیرد. حافظ نیز آفرینش هستی را ناشی از فروغ روی او می‌داند:

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم  
(۳۳۴/۶)

و یا:

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد  
(۲۰۲/۳)

این که تصاویر هستی با فروغ او آشکار شوند می‌تواند همان انوار قاهره‌ای باشد که سهروردی به کار گرفته است چرا که این انوار بر تاریکی و ظلمت و غسق، غلبه می‌کنند. از مصادیق و مظاهر نور در دیوان حافظ - علاوه بر گونه‌هایی که تصریح بر نور و مهر و... دارد - می‌توان، معرفت، عشق، تجلی یار، خرابات، ادب، جام، رندی و مستی، میکده، ضمیر منیر پیر مغان، عنایت، اطمینان و مهم‌تر از همه قرآن را اشاره کرد. و این موارد قابل بحث در حوزه حکمت نظری و حکمت عملی است.

## مصادیق مفاهیم نور در حوزه حکمت نظری

### ۱- عشق

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد  
(۱۴۸/۱)

نخستین تجلی، پرتو حسن است که با «اول ما خلق الله نوری» مطابق است و از این نور،

فاعل هستی، یعنی عشق ایجاد می‌شود.

## ۸۰ تأثیر مشرب فکری سهروردی بر ذهن و زبان حافظ

عشق لطیف است یعنی از عالم نورانی ملکوت است که بر عالم کدر هم نورافشانی می‌کند:

از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی  
(۴۳۲/۷)

لطیفه‌ای است نهانی که عشق از آن خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است  
(۳۲/۵)

روی تو مگر آینه لطف الهی است حقا که چنین است و درین روی و ریا نیست  
(۴۴/۳)

عشق همچون نور شنیدنی نیست که دیدنی (= قابل ادراک) است.

سخن عشق نه آن است که آید به زبان ساقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت‌وشنفت  
(۷۶/۷)

اولاً: عشق نخستین آفریده است و بنیاد هستی موجودات در عرفان بر آن استوار است. ثانیاً:

عشق تنها وسیله کشف حقیقت است و از این جهت شبیه نور عمل می‌کند:

طفیل هستی عشقاند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری  
(۴۸۱/۱)

همه کاینات برای ابراز وجود نیازمند نورند چرا که هر جا، نور نباشد ظلمت است و ظلمت از جنس عدم است.

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد  
(۱۴۸/۳)

عرضه کردم دو جهان بر دل کارافتاده به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست  
(۷۸/۳)

هر جا که نور نباشد ظلمت است و ظلمت همان فنا و مرگ است چنانکه عشق همین‌گونه است:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق برو نمرده به فتوای من نماز کن  
(۱۳۸/۷)

و نقش هستی را با نور عشق می‌توان خواند:

عاشق شو ارنه روزی کار جهان سر آید ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی  
(۲۲۵/۲)

و عشق چون نور هدایت می‌کند و اهل هدایت همان عاشقانند:

## تأثیر مشربِ فکری سهروردی بر ذهن و زبان حافظ ۸۱

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است عشق کاری است که موقوف هدایت باشد  
(۸۹/۴)

و نور آسمان‌ها و زمین از آن عشق است و عاریتی بیش نیست:  
آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق خرم‌ن مه به جوی خوشه پروین به دو جو  
(۲۱۳/۷)

## ۲- خرابات

قبل از بحث اصلی، به ارتباط بین «خرابات» و «خور» اشاره می‌شود. غیاث‌اللغات در ذیل  
کلمه «خور» چنین می‌نویسد:

«در قدیم لفظ خور را که به معنی آفتاب است بی و او می‌نوشتند و خُر به معنای آفتاب و  
شید به معنی روشن» و ابدال دال «آباد»، به تا در «آبات»<sup>۱</sup>. و عده‌ای معتقدند که خراب (= خور) +  
(آب = پسوند مکان) همان‌گونه که در کلمات سرداب و گرماب آمده است و در ترکیب خوراب  
= خُرَاب در معنای محل تابش خورشید خواهد بود.

و نهایتاً اسطوره‌سازی حافظ در واژه خراب و خرابات به سابقه پرستش خورشید  
(مهرپرستی) بین اقوام آریایی پیش از ظهور زردشت اشاره دارد. در اقوام دیگر نیز پرستش  
ستارگان و خورشید که شاه اختران و خسرو سیارگان است رایج بوده است و معابدی داشته‌اند.  
پرستش خورشید در میان اعراب هم متداول بوده است و «عبد شمس» = (خُرَبنده) و منسوب  
بدان (عشمی) زیاد استعمال شده است.

به هر حال حافظ به خرابات با سابقه مذهبی آن توجه داشته است و مغ و مُغَبِجِه و پیر مغان  
همه از آیین زردشت است و ترکیب واژه پیرمغان (پیر طریقت + پیر میخانه) جدا از خرابات  
نیست:

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم  
(۳۳۳/۱)

و:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست مست از می و میخواران از نرگس مستش مست  
(۵۰/۱)

۱- احمدعلی رجایی بخارایی. فرهنگ اشعار حافظ. تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، مهر ۱۳۶۴، ص ۱۸۷.

## ۸۲ تأثیر مشرب فکری سهروردی بر ذهن و زبان حافظ

خرابات پاک و پاک‌کننده است و زاهد را از زرق و تیرگی ریا می‌رهاند همان‌گونه که نور این ویژگی دارد:

در خرابات مغان گر گذر افتد بازم حاصل خرقه و سجاده روان در بازم  
(۳۳۲/۱)

در بحث از مظاهر ظلمت به تقابل مسجد و صومعه با میکده و خرابات براساس اندیشه نور و ظلمت اشاره خواهد شد.

خرابات مقامی است که بنای عادات و رسوم خراب می‌شود، کاخ فرعون‌نی نفس در هم فرو می‌ریزد و از ریا و خودپرستی و عُجب و دویینی اثری نیست و اینها همه ظلمت است که با نور خرابات زایل می‌شود خرابات مقام وحدت و فنای کثرت به شمار می‌رود و در آن جا همه صورت‌ها - خواه خیالی و خواه مثالی - محو می‌شود. حافظ پیر راه را اهل خرابات می‌داند و از همگنان می‌خواهد که صحت و سقم ماجرا را از پیر بپرسند.

آن کس که منع ما ز خرابات می‌کند گو در حضور پیر من این ماجرا بگو  
(۴۰۶/۵)

و منکران خرابات را به چارپایانی تشبیه می‌کنند که راز درون پرده را نمی‌دانند:  
ای گدایان خرابات، خدا یار شماسست چشم انعام مدارید ز انعامی چند  
(۱۸۲/۷)

### ۳- پیر مغان

پیر مغان که ترکیبی از پیر طریقت و پیر میکده است صاحب نور هدایت است و می‌تواند «سراج منیر» یا وجود پیامبر(ص) باشد و با عنایت اوست که سالک از این عالم ظلمانی قطع تعلق می‌کند و جان او به سوی عالم علوی پر می‌کشد و با نور دیده سر به لقاءالله که کمال مسیر اوست نایل می‌شود و این نیل جز از راه بندگی پیر مغان و رستن از جهل و ظلمت و عجب ممکن نیست:

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند عین عنایت باشد  
(۸۹/۶)

و:

بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است و نه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست  
(۴۵/۱۰)

و:

گذار بر ظلمات است خضر راهی کو مباد کاتش محرومی، آب ما ببرد  
(۷۴/۴)

و تبعیت و اطاعت از پیر مغان لازم است تا دچار چاه ظلمت نشویم؛

ما مریدان رو به سوی کعبه چون آریم چون روی سوی خانه خمار دارد پیر ما  
(۴۲/۷)

بر در میخانه خواهم گشت چون حافظ مقیم چون خراباتی شد آن یار طریقت پیر ما  
(۴۲/۷)

و:

کلید گنج سعادت قبول اهل دل است مباد کس که در این نکته شک و ریب کند  
(۲۴۲/۱۹۷)

و:

چو پیر سالک عشقت به می حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدا می باش  
(۲۵۴/۳۳۳)

و رهایی از شر ظلمت حرص و خمار غفلت و ورود در دایره دولت با بندگی پیر مغان  
میسر است:

سالها پیروی مذهب رندان کردم تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم  
(۱۶۱/۱)

از آستان پیر مغان سر چرا کشم دولت در این سرا و گشایش در این در است  
(۲۴/۴)

ساقیا عمر دراز و قدحت پر می باد که به سعی توام اندوه خمار آخر شد  
(۱۷۸/۷)

#### ۴- معرفت

معرفت یکی از مقامات اربعین و یکی از هفت وادی طلب است. معرفت صفت کسی است که خدای را با تمام اسما و صفات می شناسد. معرفت حافظ معرفتی عاشقانه و برگرفته از نور ایمان است، مجموعه ای از عالم عشق، ایمان و ارادت و نور، و بی معرفتی از نظر او بی خبری و تاریکی است:

## ۸۴ تأثیر مشرب فکری سهروردی بر ذهن و زبان حافظ

بی‌معرفت مباش که در من یزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند  
(۱۱۳/۵)

به نظر صوفیان دل انسان آینه‌ای است که جمیع صفات الهی باید در آن جلوه‌گر شود و اگر  
چنین نیست باید بکوشد تا زنگ و غبار آن را بزدايد تا معرفت گم شده را بازیابد.  
مولوی فرماید:

آینه‌ات دانی چرا غماز نیست زان که زنگار از رخس ممتاز نیست  
رو تو زنگار از رخ خود پاک کن بعد از آن، آن نور را ادراک کن  
(مثنوی: ۳۴/۱)

## مصادیق ظلمت در اندیشه حافظ

آن چه دل را تیره می‌دارد و سالک را از نور به ظلمت می‌راند می‌تواند مصداق ظلمت باشد  
همچون - ریا، خودبینی، عجب، حرص، حب جاه و...

دام سخت است مگر یار شود لطف خدای ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم  
(۳۵۶/۱۰)

فکر خود و زای خود در مذهب رندان نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی  
(۲۴۹/۱۰)

باری در سلوک عرفانی «خود» ظلمت و حجاب است تا چه رسد به خودپرستی:

### ۱- خودپرستی

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز خوشا کسی که در این راه بی‌حجاب رود  
(۲۲۱/۸)

و:

به می‌پرستی از آن نقش خود زدم بر آب که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن  
(۳۹۳/۵)

و:

سالک از نور هدایت طلبد راه به دوست که به جایی نرسد گر به ضلالت برود  
(۱۲۳/۲)

## ۲- ریا یا شرک خفی

ظلمت اعظم است و هیچ آفتی از آفات دین و اخلاق به اندازه ریا، حافظ را به مخالفت وادار نکرده است:

می خور که صد گناه از اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند  
(۱۹۶/۸)

در میخانه ببستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند  
(۲۰۶/۶)

و:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو  
(۴۰۷/۸)

## ۳- صوفی، زاهد، واعظ، شیخ و محتسب

از شخصیت‌هایی هستند که حافظ در سراسر دیوان به خاطر ریا - که نوعی شرک و ظلمت است - با آنها به مبارزه پرداخته است و از آن جا که پایگاه این سالوسان مسجد و صومعه است، طبیعی است که این مکان‌ها نیز از حضور تیره آنها ظلمانی شده است و مردم باید از آنها بپرهیزند، هر چند به این مصادیق در حوزه حکمت عملی نیز به اختصار اشاره خواهد شد. و این تقابل بین میکده و صومعه همان تقابل نور و ظلمت است:

بیا به میکده و چهره ارغوانی کن مرو به صومعه که آنجا سیاهکارانند  
(۱۹۵/۸)

و:

کردار اهل صومعهام کرد می‌پرست این دوده بین که نامه من شد سیاه از او  
(۴۱۳/۴)

مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن  
(۳۹۳/۹)

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند  
(۲۰۰/۱۰)

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد  
(۱۳۵/۷)

#### ۴- کفر (کفر زلف)

و سرانجام کفر می‌تواند ظلمت عظیم ایجاد کند.

هر چند ترکیب کفر زلف در مفهوم کثرت - به اعتبار این که کثرات ممکن است پوشش حقایق باشند - نیز به کار رفته است و گاه همین کفر زلف به نور هدایت تبدیل می‌شود.

گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد      گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

(۲۱۸/۴)

شد رهزن سلامت زلف تو وین عجب نیست      گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد

(۱۷۳/۱۰)

کفر زلفی که راهزن دل و دین سالک است ابتلای الهی است که می‌توان از آن به عنوان دلیل راه بهره جست. حافظ برای حفظ ایمان و جلوگیری از ظلمت و گمراهی انسان را از گرفتار زلف شدن بر حذر می‌دارد:

خیال چنبر زلفش فریبت می‌دهد حافظ      نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجیبانی

(۴۹۴/۹)

#### ب - مصادیق نور و ظلمت در حوزه حکمت عملی

هنر متعهد حافظ او را برمی‌انگیزد که در سلوک فردی و اجتماعی و حکمت عملی (= سیاست مُدُن) آینه تمام‌نمای جامعه خود باشد و در این سیر مشقت فراوان برده و از تیغ ستم محتسبان اشعری مستبد و تندرو در امان نبوده است. اما با لطایف‌الحیل حق را نمایانده است که ما آنها را در مکتب حافظ به چند بخش تقسیم می‌کنیم: انتقاد صریح و آشکار با زبان جدّ، طنز صریح، طنز غیرصریح، به در گفتن و به دیوار شنوایدن و... اما این مقاله مجال پرداختن به مبحث تعهد حافظ را نمی‌دهد و به اجمال اشاراتی به موضوع اندیشه اجتماعی حافظ خواهیم داشت.

از محتوای کلام حافظ در بیت:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است      با دوستان مروت با دشمنان مدارا

برمی‌آید که حافظ بنا بر قول بهاءالدین خرمشاهی<sup>۱</sup> اهل تساهل دینی و مدارای اجتماعی و حتی

۱- بهاءالدین خرمشاهی. ذهن و زبان حافظ. تهران: نشر نو، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۶۰.



## تأثیر مشربِ فکری سهروردی بر ذهن و زبان حافظ □ ۸۷

سیاسی بوده است و بر این است که «مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن» ضمن ارج نهادن به کلام ایشان، نگارنده باورش این است که: حافظ اهل سلامت نیست و عافیت‌طلبی را به یک سو نهاده است و ملامت را برگزیده است و اندیشه ملامتیان را تا حوزه اجتماع و دردهای آن بسط داده است بنابراین «هر چه خواهی کن» تأکیدی است بر بی‌آزاری نه بی‌تفاوتی. چنان‌که حدیث نبوی «من أصبح و لم یهتّم بامور مسلمین فلیس بمسلم» را به کار می‌گیرد:

چو غنچه گرچه فروبستگی است کار جهان تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش  
(۲۷۴/۵)

و:

آن کس که اوفتاد خدایش گرفت دست گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری  
(۴۵۱/۲)

و:

بر این رواق زبرجد نوشته‌اند به زر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند  
(۱۷۹/۸)

که رواق زبرجد همان آسمان است که خورشید با اشعه زرین و همیشگی خود مناعت و بزرگواری و دهش اهل کرم را بر آن می‌نگارد. و آن جا که ظلمت و تیرگی اندیشه زاهدان و ظالمان، فساد اجتماعی را ایجاد می‌کند، حافظ این فساد را بر نمی‌تابد و با شدت و حدّت بر آن می‌تازد، هر چند ظالم سلطان امیر مبارزالدین محمد باشد و یا شیخ و واعظ درباری:

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصه ماست که در هر سر بازار بماند  
(۲۳۶/۴)

باده با محتسب شهر نوشی زنهار بخورد بادهات و سنگ به جام اندازد  
(۱۱۷)

ای دل طریق زندی از محتسب بیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد  
(۱۳۲/۶)

و برای ظلمت زاهدان:

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالم مقام را!  
(۴/۲)

و برای فقیهان مُرایی:

فقیه مدرسه دوش مست بود و فتوای داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است  
(۸۱/۳)

بنابراین حافظ یک منتقد اجتماعی است، دردها و آسیب‌های جامعه را می‌شناسد و برای جراحی و مداوای آنها طرح و پیشنهاد دارد. توصیه او مبتنی بر تخصص و شناخت او نسبت به بیماری‌های جوامع بشری است؛ به این نمونه‌ها توجه کنید تا بتوانید مدینه فاضله ذهن شاعر را مجسم کنید:

صوفی بیا که خرقه سالوس برکشیم وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم  
(۳۴۹/۱)

نذر و فتوح صومعه در وجه می نهیم دلق ریا به آب خرابات برکشیم  
(۳۴۹/۲)

حاصل رهایی از ظلمت ریا آن است که بهشت از آن سالک می‌شود و شاعر تعهد می‌کند که بهشت این گونه حاصل می‌شود (ادامه غزل فوق):

فردا اگر نه روضه رضوان به ما دهند غلمان ز روضه، حور ز جنت به در کشیم  
(۳۴۹/۳)

و در جایی دیگر زاهد سیاهکار درباری را دیو می‌نامد و مظهر سیاهی و قرآن را نور! زاهد از زندی حافظ نکند فهم چه شد دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند  
(۲۰۳/۴)

و:

ز کوی میکده دوشش به دوش می‌پردند امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش!  
(۲۸۳/۵)

و سرانجام حاکمان دینی شهر را «لامذهب!» می‌خواند و بر آن است که بزرگ‌ترین درد اجتماع این است که تنها صراف شهر، قلاب است و این همان ظلم واقعی است که تاریکی آن اجتماع را در بر می‌گیرد، ظلم به معنی ظلمت و نیز در معنای اصطلاحی خود یعنی قرار دادن هر چیز در غیر جای خود؛ که مانع شکل‌گیری مدینه فاضله یا جامعه آرمانی ذهن شاعر می‌شود:

نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم  
(۳۵۴/۴)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود درد و درمان (نقد و پیشنهاد) را توأمان مطرح کرده است.

## نتیجه

در تبیین نظریه آفرینش از منظر عرفان با مقوله تجلی روبه‌رو هستیم. عارفان در علت و چگونگی ایجاد عالم، تئوری آبی سبعه و تأثیر آن بر امهات اربعه و خلق موالید ثلاث را به یک سو نهاده‌اند و حتی کمتر به «مبحث خلقت» می‌پردازند. در واقع خلق اول را تجلی نخستین می‌دانند که فلاسفه آن را عقل اول قلمداد می‌کنند. در نظر شیخ اشراق نورالانوار که نور مطلق است، عدم و نقص به آن راه ندارد و این نور تنها خود را می‌بیند و عاشق خود می‌شود زیرا غیر از او موجودی ابراز وجود نکرده و نمی‌کند.

او عاشق خود است و «هستی محض و محض هستی»<sup>۱</sup> است و تجلی پرتوی است از حسن یار که در ازل فاعل هستی گردید بنابراین هر چه هست نور است و هر چه نیست ظلمت. ظلمت از جنس عدم است و نور عین وجود. در تطبیق نور و ظلمت با وجود و عدم، باور نگارنده این است که چون شرور عدمی‌اند و عدم همان ظلمت است بنابراین صدق، اخلاص، دانایی، خضوع، کرامت، معرفت، همان نور است و ریا، جهل، تکبر و عُجب، لثامت طبع و... ظلمت است و از جنس عدم و تأکید اعظام عرفا بر پرهیز از شرور و خواسته‌های نفسانی مبتنی بر این نظریه است چرا که توسل به عدم، عدم به بار می‌آورد و بس: «ماتزرعُ تَحْصُدُ»

بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ در معرضی که تخت سلیمان رود به باد

(۱۶۹/۴)

به جرأت می‌توان گفت در تمامی مصادیق نور و ظلمت دیوان حافظ، خواجه از اندیشه سهروردی - که مبتنی بر اصالت وجود نور و عدمی بودن ظلمت است - متأثر بوده است:

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

(۳۳۴/۶)

## منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم. ##

۱- کاظم محمدی وایقانی. سهروردی دانای حکمت باستان. تهران: پازینه، ص ۲۸۸.

۹۰ تأثیر مشرب فکری سهروردی بر ذهن و زبان حافظ

- ۲- تدین، عطاءالله. جلوه‌های تصوف و عرفان در ایران و جهان. انتشارات تهران، چاپ اول، بی‌تا##
- ۳- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. دیوان. تصحیح قاسم غنی و علامه قزوینی. انتشارات ساحل، چاپ سوم، ۱۳۷۶##
- ۴- خرمشاهی، بهاء‌الدین. ذهن و زبان حافظ. تهران: نشر نو، چاپ سوم، ۱۳۶۷##
- ۵- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه. تهران: سازمان لغت‌نامه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۷۳##
- ۶- رجایی، احمدعلی. فرهنگ اشعار حافظ. تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، مهر ۱۳۶۴##
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین. دنباله جستجو در تصوف ایران. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۶.##
- ۸- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق. جلد سوم. تصحیح سیدحسین نصر. پژوهشگاه، ۱۳۷۲##
- ۹- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. حکمة‌الاشراق. ترجمه و شرح سیدجعفر سجادی. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.##
- ۱۰- کرین، هانری. ارض ملکوت. ترجمه ضیاء‌الدین هشترودی. تهران: طهوری، ۱۳۷۴##
- ۱۱- لاهوری، اقبال. سیر فلسفه در ایران. ترجمه امیرحسین آریان‌پور. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷##
- ۱۲- عزالی، ابوحامد محمد. مشکات الانوار. ترجمه صادق آیینه‌وند. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۱۳- محمدی وایقانی، کاظم. سهروردی دانای حکمت باستان. تهران: پازینه، ۱۳۸۵.
- ۱۴- نوربخش، سیما. نور در حکمت سهروردی. نشر شهید سعید محبی، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

Archive SID